

متن پرسش

سلام خدمت استاد گرانقدر: با توجه به ارجاعی که در خودشناسی به منابع مختلف، از جمله کتابهای محمد جعفر مصفا می دهید می خواستم نظرتان را در مورد متن گزیده زیر بفرمایید: سوال: اگر رفتار ما از اصالتمان صادر بشود آیا نباید آنها را تعبیر و معنا کنیم؟ مصفا: برای این کار چه ضرورتی وجود دارد، در تعبیر، قیاس نهفته است و قیاس یک عمل شیطانی ست، پایه انانیت است. چرا اصولا انسان یک کار بی معنی و غیر لازم بکند و آن هم کاری که مبنای تمام شرارت ها و تباهی ها می شود. ببین بی منطق بودن تعبیر در چیست؟ فرض کنیم تو امروز به حکم فطرت و یک حالت درونی بخشش می کنی، توجه داشته باش که خوش بینانه ترین فرض را مثال می زنیم. می گوئیم به حکم فطرت بخشش می کنی نه به دلیل اینکه یادت دادند که بخشش یک ارزش اجتماعی است. بعد من بخشش تو را تعبیر می کنم به سخاوتمند بودن یعنی یک صفت را به تو نسبت می دهم. این صفت تا کی در تو وجود دارد؟ اگر فردا بخشش نکردی یعنی باز به حکم یک کیفیت درونی، دلت نخواست نیمی از غذایت را به من بدهی، آیا معنایش این نیست که صفت خسیس بودن را باید به تو نسبت بدهم؟ در این صورت چه بر سر صفت قبلی یعنی سخاوتمند بودن تو آمده است؟ آن صفت کجا رفته است؟ و اگر باز پس فردا بخشش کردی چه بر سر صفت خسیس بودن آمده است؟ متوجه منظورم هستی؟ آیا بعد از تعبیر من تو را از صفات روانی در سرگردانی و بلاتکلیفی و سرگردانی فرو نبردم؟ حالا اگر من بخشش امروز تو را به هیچ چیز تعبیر نکنم، تو صفتی بنام من سخاوتمند برای خودت نمی شناسی، تا فردا که بخشش نمی کنی مجبور بشوی صفت خسیس بودن را در مقابل صفت سخاوتمند بودن قرار بدهی و ببینی بخشش یک کیفیت فطری است. خودداری از بخشش نیز کیفیت دیگریست که با هم متضاد نیستند. آنچه از آنها تضاد می سازد تعبیر آنهاست. من و تو مسلمانیم. بنظرم مسلم بودن یعنی در سلم و سلامت اخلاقی و روحی بودن، یعنی خردمندانه زیستن. پس از هر عملی که خلاف خرد است، خلاف سلم و سلامت نیز هست و باید از آن دوری کنیم قیاس و تعبیر و از تعبیرها مرکزی به نام من ساختن موافق خرد و سلامت است؟ ما چه مسلمی هستیم که در مهمترین جنبه وجودی خود یعنی از نظر انانیت با شیطان وجه مشترک داریم؟ مگر در قرآن نخوانده ایم که علت طرد شیطان از درگاه خداوند و علت محروم گشتن او از خیر و پاکی و حقیقت، انانیت بوده است، پس چرا من و تو باید کاری بکنیم که نتیجه اش انانیت است؟ انانیت حاصل قیاس و تعبیر است. خلاصه بر یک حالت سیلانی، مستمر و نوشونده نمی توان برچسب و تعبیری چسباند زیرا تعبیر و برچسب موجب تثبیت می شود به این جهت اشتباه است که در رابطه با حالات فطری گفته شود که من چنین و چنان

هستم. هستم مربوط به گذشته است حال آنکه حالات فطری لحظه به لحظه در حال شدن هستند لحظه به لحظه از راه می رسند. عمر همچون جوی نو نو می رسد یعنی همین. این که در رابطه با حالات فطرت گاهی کلمه بودن را بکار می برم برای اینست که آنرا در مقابل هویت فکری از داشتن متمایز کنم، مشخص کنم وگرنه کلمه بودن هم بیان واقعی موضوع نیست. حالات فطری را ما نیستیم بلکه لحظه به لحظه در حال هست شدن آنهایم.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: بنده رویهمرفته این نوع تذکرات را مفید می دانم، به خصوص اگر در بستر سنت اولیای الهی و عرفای ربّانی جلو رود که شخصیت‌هایی هستند متعین صفات انسانی. به این جهت بیشتر اگر به سیره‌ی اولیای معصوم و سخن آن‌ها ارجاع داده شود، انسان راحت‌تر و جامع‌تر تکلیف خود را می‌یابد. موفق باشید